



## معرفی و بررسی کتاب

### مردم می خواهند، واکاوی خیزش های عربی

نوشته: هوشنگ سپهر

نویسنده کتاب: ژیلبر آشکار

مترجم کتاب: حبیب ریاحی



”مردم می خواهند، واکاوی خیزش های عربی” عنوان کتابی است نوشته ژیلبر آشکار که به تازگی توسط حسین ریاحی به فارسی برگردانیده شده و نشر بیدار آن را انتشار داده است. این کتاب در واقع اولین جلد از کتاب هایی است که ژیلبر آشکار درباره ”خیزش های عربی” در سال های اخیر نوشته است.

---

<sup>1</sup> - Gilbert Achcar, *Le peuple Vent. Une exploration radicale du soulèvement arabe*, Paris, Sindbad-Actes Sud, coll. « L'actuel », 2013.

این کتاب که در ماه سپتامبر ۲۰۱۲ به زیر چاپ رفته است در واقع فقط رویدادهای یک سال اول خیزش های عربی را در برمی گیرد. ژیلبر آشکار در نوشته های بعدی اش این خیزش ها را دنبال می کند. کتاب بعدی آشکار عنوان "دردنمون ها: بازگشت از بهار عربی"<sup>۲</sup> را دارد که رویدادهای متأخرتر در کشورهای عربی را تا سال ۲۰۱۵ دنبال می کند.

محمد بوعزیزی، جوان دیپلمه بیکار، برای امرار معاش با دست و پا کردن گاری قراضه ای که خود آن را می کشد، به سبزه فروشی و دوره گردی روی می آورد. محمد سرانجام از فرط فقر و فلاکت در ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۰ در مرکز شهرش سیدی بوزید در تونس خود را آتش می زند و در برابر چشمان وحشت زده عابرین به وضع فجیعی می میرد. این رویداد که در شهر کوچکی در تونس به وقوع پیوست جرقه ای شد برای فرآیند یک سلسله خیزش های انقلابی ای که در طی چند ماه به سرعت تقریباً کل کشورهای عربی زبان در خاورمیانه و شمال آفریقا (از این به بعد کشورهای خمشا) را در بر گرفت و تا سال ها ادامه داشت. محمد بوعزیزی مظهر میلیون ها جوانی بود که به واسطه فقر و فلاکت ناشی از پیاده کردن سیاست های اقتصادی نئولیبرال دهه های اخیر قربانی این نظام بی رحم شد. او با این که از دیگران هم ثروتمندتر بود، چرا که مالک یک گاری فکسنی بود، معهذاً نتوانست در برابر

---

<sup>2</sup> - Gilbert Achcar, *Morbid Symptoms: Relapse in the Arab Uprising*, Stanford: Stanford University Press, 2016.

عفریت فقر مقاومت کند و سرانجام خود را از سر استیصال و یأس به آتش می کشد. بعدها به یاد او، مجسمه او و گاریش را در همان میدانی که خود را به آتش کشید، نصب کردند.

یک سال بعد از اولین جرقه های "خیزش های عربی" ژیلیر آشکار در این کتاب به یک تجزیه تحلیل نسبتاً جامعی چه به لحاظ داده های اقتصادی و زمینه های تاریخی آنها و چه به لحاظ سیاسی و هم چنین در رابطه با نیروهای اجتماعی درگیر در این خیزش ها در اختیار خواننده قرار می دهد.

مفسرین لیبرال و حامیان "بازار آزاد" و لیبرالیزم اقتصادی با وقاحت همیشگی اشان مدعی می شوند که محمد بو عزیز جانی خود را فدای "بازار آزاد" کرد. یکی از همین مفسران می نویسد:

«نیروهای بازار - علی رغم این که دولت ها از آن استقبال نکردند - به جهان عرب وارد شده اند. رهبران سیاسی باید درک کنند که از زمانی که بو عزیز در آتش سوخت و هم سن و سال های او به اعتراض برخاستند، عرب های تپه دست دیگر در بیرون نیستند، بلکه در اندرون اند، در بازار اند، درست در کنار آنها.»<sup>۳</sup>

---

۳ - «راز بازار آزاد انقلاب های عربی» اثر هرناندو در سوتو، روزنامه فاینانشال تایمز، ۸ نوامبر ۲۰۱۲. نقل شده در کتاب ژیلیر آشکار، ص ۳۸.

این کتاب ژیلبر آشکار تلاشی است جدی و علمی در ابطال و رد نظریه فوق و نشان دادن این که این خیزش‌ها بدون پیش زمینه‌های طولانی تاریخی - اقتصادی - اجتماعی نبوده، بلکه به این دلیل در این منطقه از جهان رخ دادند که مجموعه‌ای از عوامل و شرایط چند وجهی‌ای موجب آن‌ها شدند.

عمده تفاسیر رایج درباره خیزش‌هایی که از سال ۲۰۱۱ به بعد در کشورهای خمشا را در بر گرفت، بر این باورند که این خیزش‌ها "رخداد"هایی بودند که به ناگهان و بی‌زمینه قبلی رخ دادند، بدین معنا که مردمان به خواب رفته این کشورها به ناگهان با دم گرم و نوای مطبوع دموکراسی لیبرال از یک خواب "زمستان" طولانی سکوت بیدار شده و به یک "بهار" عربی رسیدند، ولیکن از آن جایی که لیبرالیزم در مردمان "مسلمان" این منطقه خوب ریشه ندوانیده و با فرهنگ آنان خوانایی ندارد دوباره به خواب "زمستانی" بازگشتند.

ژیلبر آشکار نظر کاملاً دیگری دارد و در طی صفحات بسیاری با توسل به آمار و داده‌های اقتصادی و جامعه‌شناختی نشان می‌دهد کاملاً برخلاف نظر مذکور این خیزش‌ها در واقعیت امر مبین نقطه اوج مبارزات بسیار طولانی مردمانی علیه نظام‌هایی بودند که در طی دهه‌ها در جوامع استبدادزده‌اشان، مدام بر فقر و فلاکت، بر نابرابری‌های اجتماعی و بیکاری گسترده افزوده می‌شد. آشکار در این کتاب نه تنها نظریه لیبرالیستی "رخداد" یک "بهار" عربی را رد می‌کند، بلکه هم چنین نظریه "توطئه" که نزد برخی از "چپ‌های ضدامپریالیست" بسیار طرفدار

دارد را هم مرود اعلام می‌دارد. طرفداران این نظریه در پشت هر جنبش اجتماعی‌ای که بر طبق آمال و الگوهای آنان پیش نرود، دست‌های مرئی و نامرئی قدرت‌های امپریالیزم را در کار می‌بینند. این نظریه که در میان "چپ رادیکال اردوگاهی" بسیار طرفدار دارد، نزد آن چپی که بین دو شرّ همواره جانب شر کم‌تر، آن هم با معیارهای ایدئولوژیک خودش، را می‌گیرد. این چپ در ارزیابی‌هایش هیچ نقش مستقلی برای توده‌های مردم و مبارزه جهت سازماندهی مستقل آن‌ها از قدرت‌های موجود قائل نیست. به یک معنی چپی که "راه سوم" چشم‌اندازش نیست. در رابطه با انقلاب ایران و هم چنین رویدادهای سال ۱۳۸۸ در ایران در پی مضحکه انتخابات ریاست جمهوری، چنین برخوردی از سوی بخشی از چپ رادیکال چه در سطح ایران و چه در سطح جهانی کاملاً شناخته شده و نیازی به توضیح بیشتر ندارد. این چپ، امروزه هم کماکان با همان استدلالات به خیزش‌های عربی می‌نگرد. مورد سوریه یک نمونه کاملاً برجسته و بارز این چنین برخوردی است. از نظر ژیلبر آشکار مبارزات در این کشورها نه دوقطبی (انقلاب و ضدانقلاب) بلکه سه قطبی است که دو قطب در جبهه ضدانقلاب است (رژیم‌های سابق، و نیروهای ارتجاعی داخلی - مذهبی که هم علیه نیروهای مترقی و هم علیه رژیم‌های حاکم) و قطب انقلابی و توده‌های مردم.

این کتاب در عین فشرده بودن اش، و علی‌رغم وسعت مناطق مورد پوشش و گستردگی موضوعات مطروحه، در عین حال یکی از جامع‌ترین نوشته‌هایی است که در سال‌های اخیر در باره "خیزش‌های

عربی" نوشته شده است. لازم به یادآوری است که این کتاب صرفاً یک "واکاوی چپ" از خیزش های عربی نبوده بلکه از همان ابتدای کتاب نویسنده تلاش می کند تا یک تحلیل مارکسیستی از رشد سرمایه داری و تحولات اجتماعی و سیاسی پیامد آن در این منطقه از دنیا ارائه دهد. با این همه این نکته مانع از آن نمی شود که او هر از گاهی در تحلیل هایش به اندیشمندان غیر مارکسیست عمدتاً ماکس وبر متوسل نشود. به جرأت می توان گفت که تحلیل و واکاوی مارکسیستی آشکار از "خیزش های عربی" در مقایسه با دیگر نوشته ها و تفاسیر لیبرالی از "بهار عربی" اشان یک سر و گردن برجسته تر است.

این کتاب شامل شش فصل است. عنوان فصل اول کتاب "رشد مسدود شده" می باشد. نویسنده در این فصل یک زمینه تاریخی از تحولات اقتصادی در این منطقه ارائه می دهد. بسیار متفاوت از تفاسیر ساده گرایانه رایج (از نوع فرهنگی، مذهبی، نسلی و یا حتی توطئه گرایانه)، با توسل به ابزارهای مارکسیستی تحلیل اقتصادی، نویسنده نشان می دهد که نحوه انکشاف سرمایه داری در این کشورها از همان ابتدا موجب انسداد رشد اقتصادی شده و به جای پیشرفت جامعه و ایجاد رفاه بیشتر موجب فقر فزاینده، تشدید نابرابری های اجتماعی و بیکاری در همه این کشورها می شود. فقر و بیکاری سرسام آور نزد جوانان تحصیل کرده از ویژگی های همه این کشورها است. دقیقاً این عوامل اقتصادی بودند که منجر به فوران خیزش هائی شدند که آشکار آنها را نقطه شروع یک فرآیند انقلابی بسیار طولانی

می بیند و نه هم چون یک فوران و رخدادی به هدف رسیده و یا شکست خورده، نه چون یک رخداد "بهار عربی". او اصطلاح "بهار عربی" را نه تنها نادرست بلکه فریبنده و گول زننده می داند و به جای آن اصطلاح فرآیند انقلابی دراز مدت را به کار می گیرد.

در پیشگفتار کتاب می خوانیم:

«اگر عوامل اجتماعی - اقتصادی درون مایه‌ی اصلی قیام عربی است، این به معنای آن است که هنوز تغییرات بنیادی در راه است. دست کم، این قیام‌ها، رویدادهای جدید مربوط به انقلاب و ضدانقلاب را در کشورهای در پی خواهند داشت که قبلاً تغییرات ناگهانی را تجربه کرده‌اند و همین طور در دیگر کشورها چنین رویدادهایی طی دوره‌ای طولانی پیش خواهد آمد. در هر حال، در عین حالی که در مورد آغاز انقلاب فرانسه در ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ توافق وجود دارد. بحث درباره‌ی این که این انقلاب چه زمانی پایان یافت هنوز ادامه دارد (۱۷۹۷، ۱۸۳۰، ۱۸۵۶، یا حتی ۱۸۷۰ - ۱۸۷۵). انقلاب کبیر فرانسه، بر حسب محافظه‌کارترین ارزیابی، بیش از ده سال دامه داشت. فرآیند انقلابی در منطقه عربی به زودی مرز دو سال را پشت سر می گذارد. بسیار احتمال دارد که سال‌های سال ادامه پیدا کند.» (ص ۱۷)

فصل اول کتاب با جمله معروفی از مارکس در "پیشگفتار نقد اقتصاد سیاسی" درباره رابطه نیروهای مولده و مناسبات تولیدی، شروع می‌شود:

«در مرحله معینی از تکامل، نیروهای مولده مادی جامعه با مناسبات تولیدی موجود در تضاد قرار می‌گیرند... این مناسبات از شکل‌های تکامل نیروهای مولده به مانع رشد این نیروها تبدیل می‌شود. آن گاه دوران انقلاب اجتماعی فرا می‌رسد.»  
(ص ۱۱۹)

ژیلبر آشکار بر این باور است که خیزش‌های اخیر در این مناطق از دنیای عربی محصول تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی بوده است. دو فصل نخست کتاب، که یک سوم کتاب را تشکیل می‌دهند، به توضیح مفصل این نکته می‌پردازد. در این بخش از کتاب او به زمینه‌های پیدایش و انکشاف سرمایه‌داری در این کشورها می‌پردازد و در طی صفحات طولانی از مراحل مختلف پیدایش و شکل‌گیری سرمایه‌داری دولتی در دهه‌های بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم، از گذر از سرمایه‌داری دولتی به سرمایه‌داری لیبرال در دهه ۱۹۷۰، و سرانجام پیاده شدن تئولبرالیزم در ده‌های اخیر سخن می‌گوید. اما تأکید او بر نحوه ویژه پیاده شدن لیبرالیزم در این کشورها است که متفاوت از لیبرالیزم به طور عام است، مثلاً متفاوت از لیبرالیزمی که در همان سال‌ها در هند پیاده شد و تا حدودی منجر به رشد اقتصادی کشور هند شد. لیبرالیزم پیاده شده در کشورهای خمشا کاملاً فاجعه‌آمیز بود و



موجب تشدید فقر، نابرابری های اجتماعی و بیکاری عمدتاً در بین جوانان شد. در همین رابطه می خوانیم:

«وضعیت اجتماعی مردم منطقه عربی را می توان در سه کلمه خلاصه کرد: فقر، نابرابری، بی ثباتی - طنز روزگار این که سه کلمه فوق یادآور شعار انقلاب کبیر فرانسه اند: آزادی، برابری، برادری...»

یکی از برجسته ترین نتایج این اصلاح و تعدیل مجدد، تغییر اساسی در ارزیابی های فقر در پاره های از کشورها بود... نمونه مفید آن، این ادعاست که بیش از ۱۹.۴۳٪ مصری ها با روزی کم تر از دو دلار زندگی می کنند... تونس های که روزانه با کم تر از دو دلار زندگی می کردند از ۱.۶.۶٪، زمانی که در سال ۱۹۹۳ برای قدرت خرید با قریبه های ۲۰۰۵ جایگزین شد، به ۱.۸.۱۲٪ رسید.» (ص ۳۰)

تعجیبی ندارد که آن چه ما هم اکنون درباره ارزیابی های مربوط به فقر ملاحظه کردیم، در خصوص نابرابری های اجتماعی - اقتصادی نیز صادقند... ۹ کشور عربی در منطقه نابرابری متوسط (ضریب جینی) بالائی را دارند با دامنه ای بین ۸.۳۰ در مصر و ۴.۴۱ در تونس.

سوای بالا بودن نرخ بیکاری در سطح جامعه، اما پدیده بیکاری در کشورهای خمشا از ویژگی های خودشان را دارند: بالا بودن نرخ بیکاری نزد جوانان، تعداد بیکاران جوان بین ۱۵ و ۲۴ سال از تعداد

کل بیکاران بالای ۲۴ سال بیشتر است؛ درصد بیکاری زنان بیش از دو برابر مردان است؛ بالا بودن درصد بیکارانی که تحصیلات عالی را به پایان رسانده‌اند؛ عدم وجود صندوق بیکاری، در این کشورها ۹۸٪ بیکاران هیچ کمک هزینه‌ای دریافت نمی‌کنند.

فصل دوم به ریشه‌های سیاسی انسداد اقتصاد سرمایه‌داری می‌پردازد. از نظر آشکار دلیل اصلی این فاجعه اقتصادی در کشورهای خمشا پیاده کردن لیبرالیسم اقتصادی بدون سرمایه‌گذاری بود. در توضیح این نکته نویسنده مهم‌ترین ویژگی سیاسی این کشورها را داشتن یک "دولت رانتی" می‌داند. بدین معنا که بخش قابل ملاحظه‌ای از درآمد کشور از صدور مواد طبیعی، عمدتاً نفت و گاز تأمین می‌شود. در این قبیل کشورها، درآمد دولت عمدتاً بر اساس صدور و فروش مواد طبیعی است که در انحصار دولت قرار دارد و عایدات دولت تا حدودی مستقل از اخذ "مالیات" از مردم است. در نتیجه چنین دولت‌هایی به لحاظ اقتصادی بسیار کم به مردم و "مالیات"ی که مردم باید به خزانه دولت بریزند، وابسته‌اند. در رابطه با رانت‌خوار بودن دولت‌های کشورهای خمشا می‌نویسد که در سال ۲۰۱۰ حدود ۸۵٪ مردمان کشورهای عربی در کشورهایی زندگی می‌کردند که صادرکننده عمدتاً نفت و گاز بودند (الجزایر، مصر، عراق، لیبی، سودان، سوریه، یمن و کشورهای شورای همکاری خلیج). ۸۰٪ کل صادرات این کشورها را نفت و گاز بودند. این صادرات رانت در اختیار دولت‌های این کشورها قرار می‌دهند. رانت به معنای درآمد مستمری که از کار و تولید به

وجود نمی آید. علاوه بر رانت معدنی، این دولت ها به واسطه عوامل دیگری از جمله موقعیت جغرافیایی کشورشان رانت های از نوع دیگری هم عایدشان می شود، مثلاً عوارض عبور کشتی ها از کانال سوئز، عوارض عبور لوله های نفت و گاز و... رانت استراتژیک که عمدتاً به لحاظ سیاسی بوده و در خوش خدمتی به قدرت های بزرگ و یا اخاذی سیاسی از سلاطین شیخ نشین های نفتی با ثروت های هنگفت اشان.

یکی از نکات برجسته تحلیل ژیلبر آشکار از کشورهای عربی، تأکیدش بر تمایز مارکسیستی بین دولت و حکومت / رژیم حکومتی است. نکته تئوریک که اکثر نویسندگان و تحلیل گران سیاسی مارکسیست کم به آن توجه داشته و در تحلیل های شان غایب است. او به توضیح شکل گیری هر یک از این رژیم ها می پردازد و تاریخچه پیدایش رژیم های بناپارتیستی - ناسیونالیستی عربی از طریق کودتا و تکامل آن ها در هریک از کشورهای خمشا را توضیح می دهد. رژیم حکومتی کشورهای عربی را رژیم های "پدر میراثی" و یا "نو پدر میراثی" می نامد، چه در شکل پادشاهی موروثی و چه کودتاها "انقلابی" افسران جوان (در مصر ۱۹۵۲، در تونس ۱۹۵۷، در عراق ۱۹۵۸، در یمن در ۱۹۶۲، در لیبی ۱۹۶۹، در سودان ۱۹۶۹):

«در دهه های پنجاه و شصت میلادی کشورهای عربی شاهد برآمد ناسیونالیسمی بودند که حامل اصلی آن ارتش بود. و کودتا ایزاری بود که معمولاً کسب قدرت را هدف قرار می داد. پوسیدگی رژیم های پادشاهی در مصر، عراق و یمن شمالی،

ظهور مبارزات ضداستعماری در الجزایر و یمن جنوبی، حادث شدن مسأله ارضی، مرحله اولیه وقفه در رشد سرمایه‌داری که ضعف بورژوازی کمپرادور که میانجی بین کشور خود و دولت حامی بود - ترکیب تمام این عناصر گاست افسران را تشویق می‌کرد که به جای بورژوازی ملی متزلزل و نمایندگان سیاسی ناتوان، آن کشورها را در مسیر توسعه و ملی‌گرائی هدایت کند.» (ص ۱۰۰)

ژیلبر آشکار برای این دولت‌های جدید، صفت "بناپارسیسم - ناسیونالیستی عربی" را به کار می‌گیرد و توضیح می‌دهد که در فضای سیاسی جنگ سرد آن سال‌ها:

«بناپارسیسم - ناسیونالیستی عربی در دهه شصت به گونه بارزی رادیکال شد. الگوی ناصری تحت تأثیر مستقیم اتحاد جماهیر شوروی که مدل توسعه آن در این دوره برای کشورهای جهان سوم جذابیت داشت، جانشین قوه اجرائیه برای بورژوازی واقعاً موجود، یعنی ویژگی متمایز بناپارسیسم را آن گونه که مارکس تجزیه و تحلیل کرد، از سطح سیاسی بالاتر برد. حکومت ناصری در سطح اقتصادی نیز جایگزین بورژوازی شد. آن را در سطح گسترده مصادره کرد و نوعی سرمایه‌داری دولتی به وجود آورد که آن را "سوسیالیزم" نامید. این سرمایه‌داری دولتی بدون آن که به لحاظ قانونی مالکیت خصوصی بر ابزار اجتماعی تولید را ملغا کند، به طرز چشم‌گیری غلبه پیدا کرد.» (ص ۱۰۱)

در ادامه مطلب نویسنده به ما توضیح می دهد که چطور در دیگر کشورهای منطقه هم الگوی حکومتی ناصری را تقلید کردند، حتی حبیب بورقبیه که در تونس حکومتی ناسیونالیستی از نوع حکومت کمال آتاتورک در ترکیه برقرار کرده بود تحت تأثیر رویدادهای منطقه فاز "سوسیالیستی" خودش را داشت، و در لبنان نیز این پدیده دولتی کردن به ژنرال شهاب هم سرایت می کند.

در سال های پایانی دهه ۱۹۶۰ الگوی بناپارتیسم - ناسیونالیستی عربی در مصر، یعنی در همان کشوری که برای نخستین بار پیاده شد، به بن بست جدی رسید و با چهار معضل مواجه شد: (۱) انفجار جمعیت به واسطه بهبود چشم گیر در شرایط بهداشت و سلامتی؛ (۲) ضعف الگوی اقتصادی و صنعتی شدن که تقلیدی بود از الگوی شوروی؛ (۳) فساد و تباهی بوروکراتیکی که همه کشور را فراگرفته، که خود ناشی بود از سرکوب شدید آزادی های دموکراتیک و اختناق سیاسی؛ (۴) و سرانجام وزنه سنگین بدهی های دولتی جهت تأمین مالی پروژه های نظامی.

افزون بر بحران اقتصادی - اجتماعی، شکست نظامی مصر و سوریه در جنگ با اسرائیل در سال ۱۹۷۶، سرانجام با مرگ ناصر در ۱۹۷۰ زنگ پایان بناپارتیسم - ناسیونالیستی عربی به صدا درآمد. با روی کار آمدن انور سادات در مصر و حافظ الاسد در سوریه با حفظ دیکتاتوری سیاسی چرخش به سوی لیبرالیزم اقتصادی (انفتاح = گشایش) هم شتابان آغاز می شود. در همین سال ها است که در پی ملی شدن نفت و گاز در الجزایر، کشورهای عربستان سعودی و امارات شیخ نشین خلیج

فارس هم به عمل مشابه دست زدند. با بالا رفتن شدید قیمت نفت در بازار جهانی این کشورها هم یک شبه صاحب منابع عظیم مالی شده و به درآمدهای هنگفت و بادآورده‌ای دست یافتند. حال، فوق‌ارتجاع سعودی به کمک دلارهای نفتی‌اش جای "سوسیالیزم" ناصری را می‌گیرد "افتتاح" به سرعت به سایر کشورهای منطقه گسترش یافت: در الجزایر، سودان، یمن شمال، عراق، لیبی و... و جریانات سیاسی اسلامی در منطقه، عمدتاً اخوان المسلمین و ارتجاع مذهبی هم به کمک حامیان ثروتمند جدیدشان، جانی دوباره می‌گیرند و به صحنه سیاست وارد می‌شوند.

ژیلبر آشکار رژیم‌های حکومتی مترادف با دولت‌های سرمایه‌داری رانتی در کشورهای عربی را رژیم‌های "پدر میراثی" و "نوپدر میراثی" نام می‌نهد. سلطنت پدر میراثی نوعی قدرت مطلقه موروثی که "خویشاوندان و نزدیکان" را تا حدودی شامل می‌شود (عربستان، امارات عربی، اردن، مراکش). ویژگی این رژیم‌ها عبارتند از: (۱) نیروهای مسلح مطیع و وفادار به فرمانروا و نه به دولت؛ (۲) اقتصاد در قبضه حکومت؛ (۳) زمامدار حکومت می‌کند. سرمایه‌داری در این کشورها از نوع "سرمایه‌داری خویشاوندی" است و یک بورژوازی دولتی بر آن سلطه دارد که از قبل قدرت سیاسی رانت خواری می‌کند و در عین حال خود به فرمانروا رانت (باج) می‌دهد. تفاوت رژیم "نوپدر میراثی" با حکومت "پدر میراثی" در این است که شکل نهادینه شده قدرت اقتدارمآبانه "جمهوری" مادام‌العمر و اغلب موروثی است (مصر،

تونس، یمن، الجزایر، موریتانی، سودان). فساد گسترده، پارتی بازی، حامی پروری از ویژگی های همه این رژیم ها هستند.

در یک کلام در این کشورها نظام اقتصادی - سیاسی ترکیبی است از نقاط ضعف سرمایه داری بوروکراتیک دولتی فاقد ظرفیت توسعه از یک سو و نقاط ضعف سرمایه داری نئولیبرال:

«این ویژگی خاص وجه تولید سرمایه داری - آمیزه های از سلطنت پدر میراثی، پارتی بازی و سرمایه داری خویشاوندی، غارت اموال دولتی، بوروکراسی متورم و فساد تعمیم یافته به رغم زمینهای بی ثباتی گسترده اجتماعی - سیاسی و ناکارائی یا حتی نبود حاکمیت قانون - در منطقه عربی غلبه دارد. همین ویژگی خاص، مانع توسعه در این منطقه است. همین ویژگی است که در تونس در ماه دسامبر ۲۰۱۰ ترک برداشت و به نوبه خود حلقه های دیگر این زنجیر را یکی پس از دیگری پاره کرد.»  
(ص ۱۰۷)

در رژیم های پدر میراثی:

«تفاوت تعیین کننده ای بین نیروهای مسلح دولت - واحدهای نظامی و شبه نظامی و نیز پلیسی - وجود دارد که شامل هسته سفت آن و در اصل قدرت در شرایط بحرانی است. در دولت های پدرسالار واحدهای نخبه نیروهای مسلح - آنهایی که از سطح تعلیم و [دانش مربوطه به] جنگ افزارشان از دیگر

نیروهای مسلح برتراند و از امتیازهای گوناگونی برخوردارند (نیروی هوایی معمولاً یکی از این‌ها است) - نیروی گارد ویژه رژیم را تشکیل می‌دهند. سرسپردگی آن‌ها به گروه حاکم فقط زمانی به طور واقعی تضمین می‌شود که با آن پیوند ارگانیک داشته باشند. این پیوند از آن نوعی است که وفاداری تزلزل‌ناپذیر یک پایگاه توده‌ای را برای دولت‌ها تضمین می‌کند: نظام قبیله‌ای، فرقه‌گرایی و ناحیه‌باوری...

از این نقطه نظر تفاوت فاحشی بین مجتمع‌های صنعتی-نظامی کشوری چون مصر که بیشتر به منابع خود وفادار است تا به رئیس مملکت و بنابراین می‌تواند از او فاصله بگیرد و "مجتمع‌های نظامی - قبیله‌ای" پادشاهی‌های شورای همکاری خلیج، پادشاهی اردن، لیبی قذافی، یا یمن صالح. وفاداری مجتمع نظامی - قبیله‌ای یا مجتمع نظامی - فرقه‌نوع سوریه به رهبر حکومت چنین است که آن‌ها بی‌چون و چرا علیه اکثریت مردم کشور خود با هدف دفاع از رژیم می‌جنگند. می‌دانند که سقوط رژیم به از دست رفتن مزایای خود آن‌ها، اگر نه به از دست دادن مقام‌هایشان، خواهد انجامید، و حتی ممکن است تحریم‌هایی علیه فعالیت‌های گذشته آن‌ها را در پی داشته باشد.»

(ص ۱۹۴)

فصل سوم کتاب ما را با تاریخچه پیدایش و تحولات جنبش‌های اسلامی در منطقه، عمدتاً اخوان المسلمین و حامیانش چون



حکومت های عربستان سعودی، قطر و ترکیه آشنا می سازد، هم چنین رویکرد ایالات متحده امریکا به این جنبش ها و دولت ها را روشن می سازد.

فصل چهارم به امر سوژه انقلابی می پردازد. اگر در فصول پیشین از عوامل عینی سخن گفته بود حال به شرایط ذهنی و بازیگران انقلاب می پردازد. نقش طبقات و اقشار مختلف جامعه یعنی جوانان، زنان و کارگران را به زیر ذره بین می برد. از نقش رسانه های جمعی به ویژه تلویزیون و شبکه های اجتماعی مجازی و اینترنتی می گوید.

دو فصل پنجم و ششم ترانامه ای جنبش تا سال ۲۰۱۲ در مورد هر یک از کشورهای مصر، تونس، سوریه، لیبی، یمن و بحرین ارائه می دهد. دست آخر نویسنده علت اصلی این که خیزش ها در دو کشور تونس و مصر شکلی کاملاً متفاوت از کشورهای لیبی، سوریه، یمن و بحرین به خود گرفتند را به واسطه وجود یک جنبش کارگری نسبتاً قوی و با پیشینه تاریخی در دو کشور تونس و مصر توضیح می دهد و این نکته مهم را مستدل می سازد. حتی پی آمدهای کاملاً متفاوت این خیزش ها در تونس در مقایسه با مصر را به خاطر وجود یک اتحادیه کارگری مبارز، توده ای و با سابقه تاریخی در تونس می بیند که در مصر هم اهمیت اش به مراتب کم تر بود و هم ماهیت اش کاملاً متفاوت.